

کدام جمع؟

Year: ۱۱

Month:

Day:

Subject: -----

کدام جمع دعا مستجاب خواهد شد

سوار صاعقه یا در رکاب خواهد شد

کدام جمع زناشیر یا شیر خورشید

دلی که یخ زده از غصه آب خواهد شد

کدام جمع زعفران بهشتی گل باس

بهار غرق شمع گلاب خواهد شد

کدام جمع نگو یا تحول الاحوال

در آسمان و زمین انقلاب خواهد شد

جمال روشن آن ماه شب پرده غیب

کدام جمع بدون از حجاب خواهد شد

هزار جمع چشم انداز، در راه است

کدام جمع دعا مستجاب خواهد شد

# زینبین ظہورت ...

Year: ۱۲

Mounth:

Day:

Subject: -----

حدیثِ نابِ توفیقِ الخطابِ خواہد شد  
و حرفِ ، حرفِ کلامتِ کتابِ خواہد شد

اگر تو جلوہ کنی نورِ نابِ می ماند  
شبانہ روز، دگر، آفتابِ خواہد شد

اگر تو خندہ کنی روزگارِ می خندد  
و گرنہ سادہ عالمِ خرابِ خواہد شد

حیاتِ را چہ کند بی تو حقیر، زندگی اش

خدا از زینبِ ظہورت، سراپِ خواہد شد

بخوان تو آری ادعوی استی که دعا

بر آسان کتبِ مستجابِ خواہد شد

تمام خانه پُراز آفتاب خواهد شد

دوباره برف و یخ کوچه آب خواهد شد

شکوفه های به چمن رسته رسته خواهد شد رسته

زمین پُراز گل و عطر گلاب خواهد شد

گل محمدی از شکفته به طرف چمن

دهان دوباره پُراز شعر ناب خواهد شد

دِلا دعای فرج را بخوان که می دانم

دعای زنده دلان مستجاب خواهد شد

کدام همه دعا مستجاب خواهد شد

سوار ساعقه یا در رکاب خواهد شد

روزه و غروب جمع

Year:

۲۲

Month:

Day:

Subject: \_\_\_\_\_

شهاب من شب بارانی مرا دریاب  
باری سر و سامانی مرا دریاب

غروب جمع رسید ای غزنی، روزه بخوان  
دوباره گرم طومانی مرا دریاب

نبرد مست ماه کربلا سوری بزنیم  
حرم ندیده، پریشانی مرا دریاب

شب به کج عرافانه، خانه ات آباد  
مرا دعا کن و دریای مرا دریاب

قسم به سال عزایت به حق حقیقت برسد

حیان روزه پریشانی مرا دریاب

گر قسم نشود که باشا کنم تورا  
 اس نور دیده، جان و دل اهدا کنم تورا  
 این دیده نیست قابل دیدار روی تو  
 چشمی دیگر دیده که باشا کنم تورا  
 تو در میان جمعی و من در تنگم  
 کاندر کجا بر آیم و پیدا کنم تورا  
 یابن الحسن اگر چه نهانی ز چشم من  
 در عالم خیال، هویدا کنم تورا  
 هر صبح جمع ندیم کنان در دعای صبح  
 از کبر و کار فوسس ثنا کنیم تورا

Year:

۴۶

Month:

A

Day:

« پایان هفته »

Subject: \_\_\_\_\_

دستم چرا به گوشه دایان نمی رسد

پایم چرا؟ خیره جانان نمی رسد

در طول عمر، درد زیادش چشیده ام

دردش به تلخی غم حیران نمی رسد

ناز طیب، درد دلم را زیاد کرد

این گونه شد که نشخوار در مان نمی رسد

هر صبح جمع، ندب کمان ناله می زخم

آتش به کرد این دل سوزان نمی رسد

پایان هفته، تازه شروع غم من است

این زلف بیخ فورده، سامان نمی رسد

شيطان ... هَوَى ... هوس ... دل الوره ... آه آه  
يا كسى به داد جوانان نمى رسد!

يا ابنى هم معاصى و غفلت ، بحسب نسيب

يوسف الكرم وادى كفان نمى رسد

در قعر چاه نفس ندانديش گم شد عجم

پيغام من به سوى تو آسان نمى رسد

گرد و غبار آنهم هم به دليل نسيب

طوفان نفس ، به توبه بايان نمى رسد

تخریب کنند و حرم و نشن قبرها

کار قبچسبست ، به ازهان نمى رسد

# ۱۰ مئی ترانا و نراک

Year: ۴۰

Mounth:

Day:

Subject: -----

از عم ز حساره تو، سریشونزه به قرارم  
نڈیم دل فوب به دونه، از تیر دل دوست دارم  
مسافر حسنه کجا؟ نهاده ار سرور، خاک؟  
بازم مگم بادل خونی مئی ترانا و نراک

می باره اشکام دوباره برار غریب تو  
سین که بینم آقا فونم ظهور دولت تو

خواب صدیدیم که از سفر دلبر دلربا می آید

من مگر گم دلیم مگر وارث انبیاء صابر

هزار حسنه شستم، دهان، مشک و گلاب  
هنوز برون نام تو به ادب است ...



درِشْدِ بیا

Year: ۵۴

Mounth:

Day:

Subject :

سالار وقت آمدت درِشْدِ بیا

این دل درانتظار فرج تیرِشْدِ بیا

این جمع هم گذشت و لیکن بیا مری

آیات غریب همه تفسیر شد بیا

دیدیم به خواب آمدی از خارده های دور

گفتا دلم که خواب تو تعبیر شد بیا

در دفترم به یاد تو نرگس کسیده ام

نرگس هم از فراوان تو دلگیر شد بیا

بشد

راه طولانی ابروی تو طی خواهد شد / شب ظلمانی گسوی تو طی خوا

همه مسئله ها قابل حلند بدان / راه لب های منو و روی تو طی خواهد شد

Year:

۱۱۳

Month:

Day:

Subject :

مبته است!

دنیا به دور شهر تو دیوار بسته است  
 هر جمع راه سمت تو از کار بسته است  
 کی عید می رسد که تکانی دهم به فروش  
 هر گوشه از اتاق دلم تار بسته است  
 شب ها به دور شمع کسی ، صرخه میفورد  
 مروانده ای که دل به دل یار بسته است  
 از تو همیشه حرف زدن ، کار مشکلی است  
 در می زنیم و خانه گفتار بسته است  
 باید به دست شهر من دام عشق را  
 حتی زبان ساده اشعار ، بسته است  
 وقتی غروب جمع رسدی تو آفتاب  
 از کار به گوی خودش دایر بسته است  
 می ترسم آخرش تو نیایی و نپرکتد  
 در شهر ، عاشقی ، ز جبان ، بار بسته است

Year: ۱۳۴۶

Month:

Day:

A

Subject: ...

برگرد

ای مقصد شعرهای بارانی من

مقصود ترانه‌های طوفانی من

چند سست دلم گرفته از دورگه تو

برگرد عزیز! ماه کنفانی من

ای پاک و نجیب مثل باران برگرد

ای روشنی کلمه احزان برگرد

یعقوب آمدش همه بپراهن تو سست

ای یوسف کلمه کنگان برگرد

دلها چو درند و جانمان چه کن است

بی عشق تو، حال و روزمان غمگین است

عمری سست به انتظار و محکوم سست

برگرد اگر چه فریمان سنبلین است

تا جی به فدیج همه ها زل بزیم  
 با ند به طاق آسان و بل بزیم  
 گفتند که از سمت خدا می آید  
 با قافله فرشته ها می آید  
 شب از قدم روشنستان می میرد  
 آن صبح قفسه که شما می آید  
 به بود همان تنگ و شکسته ست بیا  
 از رنگ کبود، شهر خسته ست بیا  
 گفتند که می آید دل به توهنتون  
 بر راه، غریبان نشسته ست بیا  
 هوس صوت ترین ترانه و آواز بد  
 در غربت همه ها طنین اندازید  
 از حلقه بندگی بیخسید آقا  
 یک حفت بر راه گوس من میازید؟

داد از عم صدا

ما من الحسن

ان

صدا  
باها

در نگاهت غروب دلتنگی / آسمانی پُراز شفق داری  
 گرد پیبری نشسته بر روی / ای جوانِ غریب، حق داری  
 عدم لحظه‌های تنهایی‌ت / می‌شود اشک‌های سینه‌های  
 شبِ خراب و بغضِ سبزه / تا سحر سبزه‌های بارانی  
 خاطری خسته و پرسیان از / شهر دلگیر سایه‌ها داری  
 ماه غربت نشین ساحرا / در دل خود گلایه‌ها داری  
 هر دو نشسته غبار دلتنگی / کوه کوه دیار دلتنگی  
 قاصدک‌ها خبر می‌آوردند / از تو و روزگار دلتنگی  
 ابرها را به گریه می‌آورد / ندب‌هایی که در قوت بود  
 بگو آقا بگو کدام آورده / رازت‌هایی و سکوت بود  
 روز جمع به وقت دلتنگی / هر روز از دیار غم‌آما  
 صبح یک جمع به رسی از راه / وارث سبزه‌های

DATE / / ۳۲

SUBJECT :

کاش بر خنوم سبزه گدازم مرافتاد  
کاش بر صورت دماغت نظرم مرافتاد  
کاش از چشم تری تو دوسر قطره باران  
سیر فاطمه بر چشم ترم می افتاد  
کاش در لحظه تارک گناهان آقا  
مُرده بودم به خدا مال و بزم مرافتاد  
کاش از سوی تو ای صاحب مالک قرعه  
گر به و ناله به وقت سحرم می افتاد  
کاش آن روز که در کرب و بلا مرا باشی  
لحظه ای هم گذر من به حرم مرافتاد  
کاش هر جمعه که میشد فقط از عشق خودت  
فکر دنبال تو گشتن به بزم مرافتاد...

DATE / / ۲۲

SUBJECT: "جمعه‌ها"

دلِ هوایِ رویِ ماهِ یار دارد جمعه‌ها  
دل، هوایِ دیدنِ دلدار دارد جمعه‌ها  
صدیخِ چو چشمِ در راهم ما، ای عاشقان  
یار با ما وعدهٔ دیدار دارد جمعه‌ها  
چشم‌ها، منتظر، با اشک‌های عاشقانه  
هر نگاهش حرفها بسیار دارد جمعه‌ها  
آفتابا امر کن تا ابرها پنهان شوند  
آسمان، بر تاست اهدار دارد جمعه‌ها  
داسانِ عشق را تکمیل کن آفتابیا  
به تو دگر حالتِ تکرار دارد جمعه‌ها  
دلخوشم با جمعه‌ای سرشار از عشق و امید  
یار با ما وعدهٔ دیدار دارد جمعه‌ها

جمع هاراهه از سب که شمردم بی تو  
 بغض خود را وسط سنه فشردم بی تو  
 بسکه هر جمع غروب آمد و دلگسیدم کرد  
 دل به در بای غم و غفته سپردم بی تو

تا به اینجا که به درد تو نخوردم اما  
 هیچ وقت از ته دل، غفته نخوردم بی تو  
 چاره ای کن گره افتاده به کار دل من  
 راهی از کار دلم پیش نبردم بی تو

سالها مر سؤد از خوش سئوالی دارم  
 من اگر منتظرم از چه نبردم بی تو  
 با حساب دل خود هر چه نوشتیم دیدیم  
 من از این زندگی ام سؤد نبردم بی تو  
 گذری کن به منارم به خدا محساجم  
 من اگر سربه دل خاک سپردم بی تو





DATE / / 79

SUBJECT :

جمعہ ہا راہہ ازس کہ شمر دم بی تو

بُغضِ خود را وسط سینه فشردم بی تو

س کہ ہر جمع غروب آمد و دلگسیدم کرد

دل بہ دریای غم و غمہ سسیدم بی تو

تا بہ ایجا کہ بہ درد تو خوردم آقا

ہیچ وقت از نہ دل غمہ خوردم کا تو

---

مخوان دعای فرج را بر آیدش

ہزار جان گرامی فدای آمدش

---

خدایا تا بہ کی مخران مھدی بہ دستم حسرت دامن مھدی

المھر ہر بلا از حضورش دور اہرمین بلا گردان مھدی

چه جمع دعا که یک به یک غروب شد نیامدی

چه بغضها که در گلو رسوب شد نیامدی

خلیل آتش بنیخ، تبر به دوش بیت شکن

فدای ما دوباره سنگ و چوب شد نیامدی

تمام طول هفته را به انتظار جمع ام

دوباره هجرت، طره زنه، غروب شد نیامدی



دل سلسله منو، جز تو کسی نمی برده

به بنده فرار من و جز تو کسی نمی خرد

گرم زارم دلهم و تاکه غذا نمی کنی

تا فردا بر قیامت از خجالت آیم نمی کنی

چقدر وعده وصل تو را به دل بدیم

چقدر همه بخوانم دعای آمدنت

بیا که خواننده بر اعم ز خود کی مادر  
همیشه در دل شب قصه های آمدنت

بهار با تو بساید به خانه دل ما

قدم به خانه ما نه صفای آمدنت

دلم هوای تو کرده هوای آمدنت

صدای پای تو آید صدای آمدنت



همچو آمد در فراقته دیده گریبانم هنوز

انتظار آن رخ چون ماه تابانم هنوز

سیدی شد انتظار از حد و حران از حساب

ز آتشِ عزم همچو آن شمع فروزانم هنوز

ای شده چون یوسف گمشده غائب از نظر

دیده در راه تو من چون پیرکنعانم هنوز

مردم و آخر ندیده رویت، هر ماه جهان

در فراقته با اجل دست دو گریبانم هنوز

یا امام عصر! چون بلبل به باغ عدل تو

هر گه و بی که نظر بهما تا خوانم هنوز

یک صبحه ای طاعت دلها روای شود

شور و شغف در همه عالم به باشد

« کدام جمع؟ بگو... »

هرسد

اگر به چشم من آبی بسپرده خواهد شد، سحر به من تو، آبی نوره دیده خوا

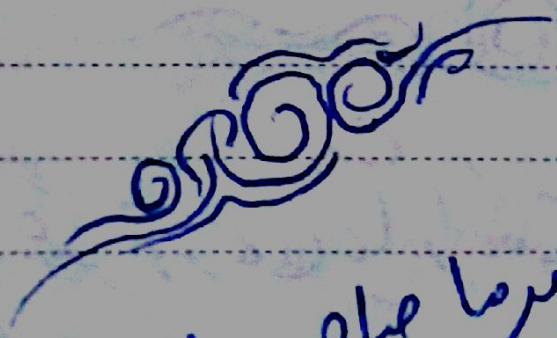
فضای باور من در هوای آمدنت، پداز طراوت سبب سپرده //

من آنچه با تو نگفتم ز تشنه گامی ها، به وقت بارش باران تشنه //

حجاب چهره خوششید، با حضور شما، با تیغها عقه یک شب در دیده //

گل بسپد اجابت، ز رفیق آمدنت، ز باغ سبز، مناجات خنده //

کدام جمع بگو از میان این آیام، برای آمدنت برگزیده //



کو خنای ده پیر آفت ما

بیر ما صاف ما

وقت آن است که از گرد سفر باز آری -

ای که در محکمه است اشک مظلوم فقط

سوز است... اشک مظلوم فقط

سب

می‌گشدم...

تشنه را عطش نمی‌گشدد - فکر آب می‌گشدم

جمع‌های سرد و بی‌طلوع - این سراب می‌گشدم

سین که ندید خواننده، نای من؛ صبح، خسته از صدای من

سین که چشم بازمانده ام، فکر خواب - می‌گشدم

هر گناه و هر خطای من شب شد میان تکیه کتاب

چون شنیدم که خواننده اس، این کتاب، می‌گشدم

هر قنوت و هر دعای عهد خاله‌مانه؛ روی تو

گوینا حساب کرده اس، این حساب می‌گشدم

وعده‌های داده تورا، جمع جمع شب کرده ام

از ثواب منتظرانت نگور، این ثواب می‌گشدم

رسیده سن حضورت به سن نوح اما

شمار مردم کشتی نکرده تفسیری

هزار هجرتی تو گذشته از عمر

هزار سال پیایی دچار ما ضری

نسب کودک زاری شده که در بازار

تو دست گشته ها را مگر منگیری؟

ما تر لرم ها غنای سماست

دنا غروب هم چه دلبری شو!

عصر بند ہے دلگیر ، دلم گرفت نویسیم

کہ چرا عشق بہ انسان نرسیدہ ست

و چرا آب بہ انسان نرسیدہ ست

مگر حافظ دل حستہ زشتی از بساید ، نویسیم

کہ چرا یوسف گلشنہ بہ کفان نرسیدہ ست

و چرا کلبہ اہزان بہ گلستان نرسیدہ ست

عصر این ہے دلگیر

وجود تو کنار دل ہر بیدار آشفہ نشود جس

کجاں گل نرس



ای طالب خون خدا مته ترا تا بزرگ / ناین مهساج الحودی مته ترا تا بزرگ  
 چه شود با تو کنم گریه سر قبر حسین / در هزار شهیدا مته ترا تا بزرگ  
 همه دم ناله من این مکتب الادب است / می زخم تو را اهدا  
 چه شود از گل رویت بدهی یک صدقه / سیر راهی به گدا  
 بهره بگشا و ز آئینه فونین دلم / از رنگ محنت بزدا  
 نیمه های دل شب کنار دیوار بقیع / دهم آهسته ندا  
 می زند تو را اهدا از سر نینزه ها هنوز / سر از بدین جدا  
 چه شود که بنیت کفارین الحرسین / سرو جان کنم فدا  
 زخم قلب سپر خاتم را مرقم بنسبت / من ظهورت اهدا  
 علامه رضا زگار

همه ها ذکر شده این الحسن این الحسین  
 لحظه های گشته یک سر لحظه های انتظار

س که سردادم ندای ابن اَبَاءُ الْحَسَنِ

کرده ام صحرای دل را کربلائی انتظار

از طنینِ ذکرِ اللّٰهُمَّ عَجَلِ لِلظُّهُورِ

بند بندم گشته یک سر سنواری انتظار

ماین زهرامادعا کردم تو آفرین گوی

تا به بار وصل آید در فغان انتظار

تو تمام آرزوی آل زهرا بی

اره امید شیعه می دانم که مر آبی بی

« ای شیوه بیان منتظر مولی باش

که ای کز همین جمله بیاید عکری<sup>(۲)</sup> »